

فقیهان و برخی دیدگاهها در علوم عقلی

محمدرضا غفوریان*

چکیده

گسترده‌گی دانش فقه و ارتباط مسائل آن با عرصه‌های گوناگون نظری و عملی دانش‌های دیگر سبب شده که فقیهان ما گاهی به مطالبی دیگر به عنوان مقدمه یا تنقیح موضوع بپردازند؛ مسائلی از ریاضیات، نجوم، منطق، فلسفه، عرفان و... همواره در فقه مطرح و پرکاربرد بوده است. در این میان، تبخّر و میزان اطلاع هر فقیه از آن علوم در چگونگی بررسی و نتیجه‌گیری او بسیار مؤثر است. این مقاله، مقدمه‌ای است برای بررسی چند مبحث فقهی و اصولی و چگونگی پرداختن و استنتاج فقیهان در آن مباحث. نویسنده بر آن است که اولاً: شرط لازم ورود در این مباحث، اطلاع و تسلط بر آن علوم است و ثانیاً: شیوه مطلوب و درست آن است که هیئت‌های مشترک از رشته‌های مرتبط با یک مبحث، کار پژوهشی هماهنگ و جمعی را سامان دهند؛ همان روشی که امروز در تولید بسیاری از دستاوردهای مشترک علوم بدان عمل می‌شود.

واژگان کلیدی

فقه و اصول فقه، علوم عقلی، پژوهش مشترک.

دریافت: ۱۳۹۵/۳/۶ تأیید: ۱۳۹۵/۷/۱۳

* مدرس حوزه و عضو هیأت علمی گروه معارف اسلامی و علوم انسانی دانشگاه امیرکبیر: (mrghafoorian@yahoo.com).

مقدمه

نوشته حاضر در آمدی است بر چند مقاله درباره مسائلی در فقه و اصول فقه که با علوم عقلی، ارتباط دارند. در این نوشته، کلیاتی را در ضرورت توجه به رشته‌های علوم عقلی، برای استنباط در مسائل آن عرصه، نوع نگاه برخی فقیهان به موضوعات پیچیده عقلی و داوریهای فقهی در آنها و تفاوت روش بررسی در دانشی چون فقه یا اصول فقه و این هر دو با دانشی‌هایی چون فلسفه یا عرفان، مطرح می‌کنیم. هر چند در آینده در مقالات مستقل دیگری، به مواردی از مسائل عقلی و دیدگاههای برخی فقیهان در آنها خواهیم پرداخت؛ مسائلی چون تحلیل علمای اصول فقه از طلب و اراده و بحث مهم و گسترده جبر و اختیار، ارزیابی فقهی دیدگاه وحدت وجود، بررسی مسائلی در فقه که با رشته‌هایی چون نجوم و مانند آن ارتباط تنگاتنگی دارند. تلاش ما این است که در نگاه به هر یک از عرصه‌های علوم عقلی و فقه، به ضوابط و روشهای همان علم وفادار بمانیم و بایسته‌های پژوهش چند وجهی را در رشته‌های متفاوت، به درستی دریابیم و بنمایانیم.

در آمدی کوتاه بر پیشینه تاریخی

فلسفه، دانش دیرپای بشر در تاریخ پرفراز و نشیب خود همواره با ادیان گوناگون داد و ستدهایی داشته است. برابر گزارشهایی که تاریخ‌نگاران علم می‌دهند، فیلسوفان، چه در گذشته و چه در روزگار ما، هیچ‌گاه تماشاگرانی بی‌طرف برای باورهای دینی نبوده‌اند. البته سخن ما از این هم فراتر است؛ چرا که بالندگی فلسفه در گذشته تاریخ، وامدار همراهی و همداستانی با ادیان بوده است. آنگاه که درخشش و جنب‌وجوش علمی بشر در «یونان» به اوج رسید و از آنجا به «اسکندریه» رفت، پیدایش دین یهود و تلاش دانشمندان اسکندرانی چون «فیلون»^۱ و دیگران، برای شکوفایی خردورزی بشر در بستر باورهای دینی، بسیار سودمند بود؛ چنانکه پس از آن نیز با پیدایش مسیحیت، گویا کار علمی دانشمندان بیشتر در گستره دانش‌های عقلی، به خدمت باورهای دینی در آمد. در سده‌های نخستین پیدایش مسیحیت تا اندکی پیش از اسلام، انبوه اندیشمندان رشته‌های گوناگون دانش بشر، همان پدران بزرگ کلیسا و برخی هم از دانشمندان یهودی بودند.

1. Philon.

در پی رخدادهای ناگواری چون شکاف در امپراتوری بزرگ روم و آغاز عصر تاریکی (Dark Age) که با زندان، شکنجه و تبعید اندیشمندان و بستن مدرسه‌ها و خاموشی جنب و جوش علمی همراه بود، تلاشهای سردمداران دین و دانش، دچار دشواریهای سخت و اندوهباری گردید. در همان روزگاری که عصر تاریکی و پس از آن در سده‌های میانی تاریخ دانش بشر در سرزمین خشک و گمنامی با مردمی بسیار دور از کاروان اندیشه و دانش، آیینی درخشید که در کمتر از یک سده، آوازه فرهنگ‌سازی و دانش‌پروری آن، نوید آغاز روزگاری دیگر را می‌داد. در مدتی کمتر از دو سده، دانشمندان مسلمان چنان درخشیدند که انبوهی از آثار مهم علمی یونان را به زبان عربی برگرداندند و در «جنبش ترجمه» از عربی به زبانهای اروپایی برده شد. هدف ما از یادآوری این نکات، بازگویی تاریخ علم نیست، بلکه چیدن زمینه‌های لازم برای بیان این است که دانش بشر در همه رشته‌ها تا پیش از عصر نوزایی در بستر تلاشهای دینی و باورمندان و سران ادیان بالید. حتی پس از نوزایی نیز برخی رشته‌ها و گستره‌های علم با ادیان، همراه یا همداستان بوده است. برای آگاهی بیشتر به آنچه گفتیم و این نوشته را گنجایش و تناسب طرح گسترده‌تر آن نیست، می‌توان از کتابهایی چون «تاریخ تمدن ویل دورانت» و «تاریخ فلسفه کاپلستون» بهره جست.

روند خردگرایی در مسیحیت

با اینکه تا پیش از عصر نوزایی، بالندگی و گسترده‌گی دانش، با ادیان همراه بود و دانش‌های عقلی را با دین، هماهنگی ویژه‌ای پیوند می‌زد، از آن روزگار تا کنون در باختر کره خاک، رفته رفته دین‌پژوهی را از کاوشهای دانش جدا کرده‌اند. اینک در میان بسیاری از دین‌شناسان غربی این که نباید آموزشها و انگاره‌های دینی را با معیارهای علم سنجید، به عنوان پایه و مبنای استواری پذیرفته شده است. بررسی مسائلی چون خدا، غیب، رستاخیز و روح را نباید با روشهای عقلی انجام داد. مقوله‌های فراطبیعی را نمی‌توان با استدلالهای خردمدار اثبات کرد، بلکه دین و خدا و مانند آنها را باید با معیارهای دیگری سنجید. مهم‌ترین پیام «کانت» که هم یک فیلسوف توانمند و هم یک مسیحی باورمند بود، این است که دین را باید از گستره کاوش «عقل محض» بیرون برد و برای بررسی آن، مایه‌های

دیگری فراهم نمود. آری! بدین گونه کوشیده‌اند تا در گریه‌های دشوار و دامنه‌دار دین و علم را در غرب مسیحی پایان بخشند و دین را در چارچوب امور شخصی و رابطه‌ای فردی میان انسان و خدایش بگنجانند. پیامد این شیوه‌ها شکل‌گیری فلسفه، دین‌شناسی و رشته‌های دیگر دانش بشری و روشهای ویژه‌ای در میان غربیان گردیده که برخی از دستاوردهای آن را حتی بی‌نیاز از بازنگری نیز می‌دانند.

روند خردگرایی در میان مسلمانان

اما داستان داد و ستد علم و دین در خاور مسلمان به گونه‌ای دیگر است. در میان اندیشمندان مسلمان، از آغاز تا کنون، همواره بر این نکته پای می‌فشرده‌اند که این دو، گستره‌های جدا و با معیارهای بیگانه از هم نیستند. خدا، دین و رستاخیز را می‌توان با کاوشهای دانش نیز شناخت. پدیده‌های مورد مطالعه علوم، همگی آیات پروردگار و نشانه هنر و توانمندی خداوند می‌باشند.

خرد را جایگاه والایی است که به کار بستن آن، هم ما را به شناخت درست و ممکن خداوند می‌رساند و هم در انجام دستورهای دین، بر ارزش همه کارهای دینی می‌افزاید. آری! در نگاه اندیشمندان مسلمان، خدا را با کاوشهای «عقل محض» هم می‌توان شناخت و رستاخیز و غیب و روح و مانند آنها را با استدلالهای خردپسند نیز می‌توان اثبات کرد. گرچه از فطرت و راه دل نیز سخن می‌گویند، ولی این به معنای نادرست شمردن راه خرد نیست. حتی نکوهش‌های عقل در گفته‌های عارفان نیز معنای بلند دیگری دارد و هرگز به معنای بستن راه خرد در دین‌پژوهی نیست. بدین سان در گذر سده‌های تاریخ اندیشه اسلامی، «دین» و «خرد» همواره همراه بوده‌اند و عقلی کردن باورهای دینی، خود ارزش والایی داشته است.

البته راز اینکه چرا ارتباط دین و عقل در خاور و باختر با یکدیگر متفاوت بوده خود سخنی گسترده دارد که در این نوشته نمی‌گنجد. ویژگی‌های آموزشهای موجود مسیحیت، گونه برخورد پدران کلیسا با روند دانش، پیشینه داد و ستد باختر و خاور در اندیشه‌های عقلی و مانند آنها همگی از موضوعات مهمی هستند که در بررسی این مسأله باید شکافته شوند. به هر روی آنچه به باور ما بسیار مهم است و گاهی نادیده انگاشته می‌شود، تفاوت‌های

بنیادین و گسترده‌ای است که میان مسیحیت و پیامهای اصولی و فرعی آن و آموزشهای اسلام و معارف اعتقادی و مسائل عملی آن می‌توان یافت. یکسان‌شماری ادیان در همهٔ سرزمین‌ها و فرهنگ‌ها، اشتباهی است که بسیاری از دین‌پژوهان و فیلسوفان، به ویژه با گرایش غربی، دچار آن می‌باشند؛ در حالی که گونهٔ حضور، کارکرد و محتوای پیامها و معارف ادیان گوناگون در گسترهٔ تاریخ و سرزمین‌های کرهٔ خاک، بسی متفاوت بوده است. اگر واکنش مسیحیت در گذر تاریخ در برابر روند پیش‌روندهٔ دانش بشری آن‌گونه بود که دیده‌ایم، به چه دلیل همهٔ ادیان و مذاهب در همه جا و همیشه همانگونه پاسخ خواهند داد تا برای همهٔ آنها یک تحلیل و یک سرنوشت را پیش‌بینی کرده و روا بشماریم؟

ناگفته نماند که آنچه گفته‌ایم، روند کلی و متفاوت ارتباط خرد و آیین در باختر و خاور است. اما در هر دو سوی زمین و در گسترهٔ هر دو اندیشهٔ خاوری و باختری، بودند و هستند کسانی که با شیوه و روند غالب سرزمین و آیین خویش، همراهی نداشته‌اند. با اینکه اندیشهٔ غالب در دین‌پژوهشی غربی، جداسازی عقل از دین و گنجاندن آموزشهای دینی در گستره‌ای دیگر است، هنوز هم فیلسوفان اندکی را می‌توان یافت که گذشتهٔ خردگرایی مسیحیت را برمی‌گزینند. یک نمونهٔ روشن از این دست «اتین ژیلسون»^۱ می‌باشد که در کتابهایی چون «نقد تفکر فلسفی غرب» و «روح فلسفهٔ قرون وسطی» از ایمان خردمدار و فیلسوفانهٔ سده‌های میانی دفاع جدی می‌کند. در نگاه او بزرگانی چون «توماس آکویناس»^۲ که نمایندهٔ روشن و برجسته‌ای از «فلسفهٔ مشائی» در شکل و رنگ مسیحی آن است، هنوز هم از جایگاه والایی برخوردارند و بر آن است که باید شیوهٔ او را دوباره زنده کرد.

در این سوی زمین و در میان مسلمانان نیز با اینکه گرایش غالب دین‌شناسان به خردگرایی و هماهنگی میان آموزشهای دین و معیارها و استدلالهای عقلی بوده و هست، شمار اندکی را می‌توان یافت که سخن دیگری دارند. گرایش‌هایی چون اخباری در شیعه، یا ظاهری و برخی آموزشهای حنبلی در اهل سنت، با رهیافت‌های غالب دین‌پژوهشی مسلمانان همراه نیستند و برای عقل در استدلال و دریافت آموزشهای دین، ارزش چندانی

1. Etienne Gilson.
2. Thomas Aquinas.

نمی‌شناسند. کوتاه‌سخن اینکه رهیافت دین‌پژوهان در خاور و باختر زمین در داد و ستد میان خرد و دین، دست کم پس از عصر نوزایی تا کنون همسان نبوده است؛ در غرب مسیحی، دین را از گستره پژوهش‌های عقل محض بیرون رانده‌اند و در شرق مسلمان، خرد را تنها یا مهم‌ترین راه برای دریافت و استدلال بر پیامها و گزاره‌های دینی دانسته و می‌دانند. آری! مسأله داد و ستد میان خرد و آیین چه در مسیحیت و چه در اسلام، سری دراز دارد و انباشته از داستانهای تلخ و شیرین و آموزنده و باید‌ها و نباید‌هایی است که همه دین‌پژوهان، چه فقیهان و چه فیلسوفان، نباید آن را دست کم گیرند. آزموده‌ها و پیامدهای پدران مسیحی نیز در این باره بسیار پندآموز می‌باشد.

تعامل فقه و فلسفه

با این همه، داستان چگونگی برخورد فقیهان با دستاوردهای خردورزان و فیلسوفان، آن هم در گستره بنیادهای باور دینی، شایسته بررسی بیشتری بوده و در روش‌شناسی کار فقیهان نیز دارای اهمیت است. البته بررسی همه‌جانبه این موضوع از گنجایش نوشته ما بیرون و در خور نگارش جداگانه‌ای است. از این رو، نگاه ما تنها به فقیهان شیعه و بررسی نمونه‌هایی از دیدگاه‌های فلسفی خواهد بود که آن هم از سوی شمار بسیاری از فیلسوفان شیعه برگزیده شده است. هدف ما از ذکر چنین مقدمه‌ای هم این است که جایگاه بررسی دیدگاه فقیهان را در نمونه‌ای که خواهیم آورد، در یک کاوش گسترده‌تر بنمایانیم تا اگر فرصت و توفیقی با لطف خداوند فراهم شود، به بررسی بیشتر و شایسته‌تری پردازیم. به گمان ما نوشته‌هایی این‌گونه می‌تواند برای کسانی که با غرق شدن در ریزه‌کاریهای کاوش در فقه، از کلی‌نگری به روند پژوهش‌های فقهی باز ماندند، سودمند افتد. بررسی و بازنگری شیوه‌های کاوش فقهی، آن هم از پس فراز و نشیب چندین سده و گسترش شگفت این رشته، ضرورتی است که گزیر و گریزی از آن نیست و جای آن در برنامه‌های درسی و پژوهش‌های فقهی حوزه‌ها تهی است. بیم آن می‌رود که با غفلت از چنین ضرورت‌هایی، جایگاه کاربردی دانش‌هایی چون فقه، آسیب‌هایی سخت ببیند و آن همه تلاش دلسوزانه به کار زندگی واقعی و همگانی نیاید. گرچه داستان برخورد علم و دین در غرب مسیحی با شرق مسلمان و سرانجامی که در آنجا و اینجا رخ داده، یکسان نبوده است،

ولی بررسی تاریخی آن برای فقیهان ما، هم بسیار پندآموز بوده و هم در بازشناسی شیوه‌های کارآمدتر پژوهش فقهی سودمند می‌باشد.

گسترده‌گی و درونگرایی فقه

یکی از فرازهای مهم و شایسته در بررسی روند کار فقهی، هم در شیعه و هم در دیگر فرقه‌های بزرگ و شناخته شده اسلام، بازشناسی چگونگی گسترده‌گی دامنه فقه و پیامدهای آن است. البته سخن ما در این نوشته بیشتر به فقه شیعه می‌پردازد، ولی دیگران نیز کم و بیش با همین دشواریها روبه‌رو بوده‌اند. در گذشته‌های دور که دامنه دانش فقه از گسترده‌گی چندانی برخوردار نبود، داد و ستد آن با دیگر بخش‌های فرهنگ معارف دینی، بیشتر مطرح بود. جایگاه فقه را در مجموعه اقدامهای یک پیکر سازمند و هماهنگ در برخی نوشته‌های پیشین بهتر می‌توان دید و ارزیابی کرد. نمونه‌های روشنی از این دست، کتابهای بر جای مانده از فقیهان سده‌ها چهارم و پنجم ماست که در آغاز، اندکی هم به بنیادهای اصلی باور دینی از خداشناسی تا پیامبری و رستاخیز پرداختند و آنگاه فقه را در آن مجموعه می‌گنجاندند. این شیوه، گرچه در سده‌های واپسین نیز دنبال می‌شد، ولی بسیار کم و کمتر گردید و امروز گویا یکسره از میان رفته است.

به گمان ما یکی از علّت‌های مهم چنین روندی همان گسترده‌گی شگفت فقه و درونگرایی روزافزون این دانش است. گوناگونی و دامنه‌دار بخش‌های دانش فقه، از طهارت تا دیات و پیدایش فروع بسیار انبوه، آن هم در برخی از بابهای فقه و نیز علل دیگری که بدانها نیز خواهیم پرداخت، همگی دست به دست هم داده‌اند تا فقه، دانشی یگانه و تنها و درونگرا شود. چیره‌دستی و آگاهی بر مبانی، مقدمات، مسائل و دانش‌های جنبی لازم برای فقه، چنان وقت و نیرویی از یک کاوشگر می‌خواهد که جایی و توانی برای دیگر رشته‌ها بر جای نمی‌گذارد. بر این نکته این را هم بیفزاییم که آسودگی پرداختن به یک دانش و رهایی از پراکندگی و رنج پژوهش و هماهنگ‌سازی دو گستره و دو دانش و یا بیشتر نیز خود انگیزه‌ای شد که گروهی پرشمار، تنها به فقه پردازند. گرچه می‌توان انگیزه‌های دیگر اجتماعی و مانند آن را نیز برای فقه پژوهان بر شمرد که در پی پرداختن بدانها در این نوشته نیستیم.

دورماندن از گستره سیاست و اجتماع

یک علت بسیار مهم دیگر در پیدایش چنین روندی در فقه - به ویژه فقه شیعه - دورماندن آن از گستره سیاسی و اجتماعی در گذر تاریخ است. زندگی سیاسی و اجتماعی مسلمانان در گذر تاریخ پر فراز و نشیب اسلام به گونه‌ای بوده که همواره شیعه را از حضور کارآمد در عرصه حکومت، سیاست و اجتماع باز می‌داشتند. داستان اندوهبار و دامنه‌دار شیعه در این باره سوگنامه بلندی است که بسیار از آن گفته‌اند و اکنون موضوع سخن ما نیست. تنها این نکته را یادآور می‌شویم که برخی فرقه‌های دیگر نیز در اسلام با ناکامی و تبعید از سیاست و اجتماع روبه‌رو بوده‌اند، ولی انبوه منابع و میراث سترگ معارف شیعه که از امامان معصوم علیهم‌السلام برجای مانده است از یک سوی و نیروهای هوشمند و انبوه پیروان و خاندان ریشه‌دار و فرهیخته در دامن تشیع، به ویژه آنکه این مکتب در دامان ملتی نمونه چون ایران بالیده است از سوی دیگر، توان شگفت و ژرفی به پژوهش‌های پیروان این مکتب داده است. با اینکه میانگین جمعیت شیعه در میان مسلمانان، حدود یک پنجم و یا کمتر بوده، ولی فرهنگ‌سازی و سردمداری آنان در گستره دانش‌های اسلامی و بلکه بشری، روشن و زبانزد خاص و عام است. به راستی کدام عرصه و زمینه در دانش‌های مسلمان را می‌توان یافت که شیعیان، پیشتاز و پی‌افکن آن نبوده‌اند؟ از گستره دانش‌های عقلی که در مجموع می‌توان آن را جز در مواردی کم‌شمار، در انحصار شیعه و ایران شمرد، تا تفسیر و حدیث و فقه و نیز هنر و معماری، همه جا میراث پر ارج آنان به گونه‌ای چشمگیر با دستاوردهای دیگران هم‌اوردی می‌کند.

چنین توان انبوه و شگفتی که از گستره سیاست رانده شده بود، هرگز آرام نگرفت و به فرهنگ‌سازی پرداخت، ولی سوگمندان باید گفت که فقه شیعه از روند زاینده و پویا در زمینه‌های زندگی اجتماعی و سیاسی مسلمانان بازمانده و فقیهان شیعه، نه تنها برای پاسخ به انبوه پرسش‌های موجود و دشواریهای عرصه اجتماع و سیاست فراخوانده نمی‌شدند، بلکه بسیار می‌شد که حتی آشکارسازی آیین و باور فرقه‌ای نیز به بهای جان‌شان بود. مگر شهید اول و ثانی را برای چه کشتند؟ مقدمه کتاب «لمعه دمشقیه» خود گواهی است بر آنچه گفتیم. به هر روی، بخش‌های فردی و عبادی فقه شیعه روز به روز گسترده‌تر شد و حتی بخش‌های معاملات نیز با نگاهی فردی گسترش یافت. در اینجا در پی آن نیستیم که نقش

و اندازه تأثیر هر یک از این علل را بکاویم، تنها این را می‌گوییم که پیامد چنین عواملی پیدایش سازوکارها و روند ویژه‌ای در فقه شیعه شده است که با داشتن مایه‌های بسیار پر بار و منابع فراوان و شگرف، برای تدوین درخور به عنوان مجموعه‌ای هماهنگ و کارآمد در عرصه سیاسی و اجتماعی، هنوز راه درازی را باید بییماید.

پیامد گستردگی و درونگرایی نامتوازن

روند درونگرایی و گسترش ناموزن فقه، پیامد ناخوشایند دیگری را نیز با خود به همراه آورده است که همان دوری از کاوشهای عقلی در بخش معارف بنیادین باور دینی است. به راستی مجموعه بزرگ فرهنگ معارف دینی و دانش‌هایی که داد و ستدی با آن دارند، بسی گسترده و پردامنه‌اند، ولی نگاه بسیاری از فقیهان ما به همه این مجموعه همان نگاهی است که به دانش فقه و مسائل و روشهای آن دارند. بسیار دیده می‌شود که اگر بخواهند به مسأله‌ای در اخلاق یا تفسیر و مانند آن پردازند، باز هم از همان مایه‌های کاوش فقهی بهره می‌جویند. گویا قواعد، سازوکارها و ابزارهای فقه پژوهی، کلیدی است که هر گره ناگشوده‌ای را می‌گشاید و هر دشواری را آسان می‌کند. ناگفته پیداست که هدف از این سخن، دست کم گرفتن و کم بها دادن به مایه‌ها و ابزارهای پژوهش فقهی نیست؛ چرا که این سازوکارها در جای خود می‌تواند، کارآمد و پربار باشد. اما آیا هر در بسته‌ای را می‌توان با این ابزارها باز کرد؟

به هر حال، گسترده شدن نامتوازن برخی بخش‌های فقه، آشکارا نشان می‌دهد که عامل دوربودن از سیاست و اجتماع چه اندازه تأثیرگذار بوده است؛ زیرا بیشتر این گستردگی در جایی رخ نموده که برخورد کمتری با مسائل حکومتی و سیاسی دارد. پیدایش برخی فروع و پرسش‌ها که شاید در هر سده و برای هر چند هزار تن یک بار هم رخ ندهد، بحث‌ها و مایه‌های بسیاری را در کاوش فقهی بلعید.

این در حالی است که در بخش‌های دیگری، هماهنگی فقهی چنین گسترده، با زندگی دگرگون‌شونده انسانها به یکباره رها شده و بحث معینی در آن نداریم. درگیریهایی فقیهان چیره‌دست و بزرگ در برابر پدیده‌هایی چون جنبش مشروطه، نمونه‌ای دیدنی در این باره است. این درگیریهایی که گاهی به تندترین شیوه هم رخ

می‌نمود به خوبی نشان می‌دهد که کاوش ناموزون فقهی در این عرصه‌ها تا چه اندازه نارساست. هر بیننده بیرونی بی‌آنکه خود داوری ویژه‌ای در برخی مسائل جنجالی آن روزگار داشته باشد به روشنی درمی‌یابد که هر دو سوی درگیری تا چه اندازه ناپخته و سطحی به بحث و اظهار نظر می‌پرداختند. واژه‌هایی چون «آزادی»، «برابری»، «جایگاه مردم» و... از یک سو، برابر با کفر و بی‌دینی شمرده می‌شد و باورمندان به آن را شایسته «احکام اربعه مرتد» می‌خواندند و این در حالی است که با گذشت کمتر از هشتاد سال، همین واژه‌ها به گونه‌ای بسیار پررنگ و جدی‌تر در سالهای آغازین انقلاب اسلامی مطرح گردیده و آن نوع واکنش‌ها را بر نیانگیخت. از دیگر سوی، موافقان و همراهان با این واژها و مفاهیم تازه نیز بررسی‌های گسترده و نوی در این زمینه‌ها عرضه نمی‌کردند و این همه در حالی بوده و هست که برای کمیاب‌ترین مسأله‌ای در ابواب طهارت و نماز، انبوهی از پژوهش‌ها را می‌بینیم. باز هم یادآور می‌شویم که هدف ما نادرست شمردن این پژوهش‌ها یا کم بهادادن بدانها نیست، بلکه مقصود نمایاندن ناموزونی کاوش فقهی و پیگیری برخی علّت‌های آن است.

شیوه‌ای فراتر از مرزهای خود

باری، سخن در سامانندی و توازن پژوهش فقهی، اندکی به داراز کشیده است. به گمان ما امروز دیگر کمتر کسی را می‌توان یافت که نیاز فقه‌پژوهی را به بازیابی و هماهنگ‌سازی بخش‌های گوناگون این دانش دامن گستر، نپذیرد. آنچه که اینجا بر آن پای می‌فشاریم، اهمیت هماهنگی و همسازی میان دین‌پژوهی در جنبه‌های گوناگون آن است. به راستی آیا شیوه کاوش در دانش فقه را باید در همه گستره‌های دیگر فرهنگ معارف دینی کارآمد شمرد؟ آیا اصول اعتقادی را نیز می‌توان با سازوکارهایی چون عموم، اطلاق، ظهور، اشتغال، استصحاب، حکومت و ورود بررسی کرد؟ به باور ما گرچه فقیهان به این پرسش به صورت جدا، پاسخ منفی می‌دهند، ولی کم نیستند فقیهانی که در عمل برای پاسخ به پرسش‌های غیر فقهی نیز از همین ابزارها بهره می‌جویند. نمونه‌ای از این دست، سخن مرحوم بحرانی؛ صاحب حدائق است که در مسأله هلال ماه، با استناد به روایات، کروی بودن زمین را نیز نادرست می‌شمارد.

به راستی آیا باید کروی بودن یا نبودن زمین را از روایات آن هم به شیوه بررسی فقهی
برگرفت؟

او در این باره می‌نویسد:

«و مما يبطل القول بالكروية أنهم جعلوا من فروع ذلك أن يكون يوم واحد خميساً عند قوم و جمعة عند آخرين و سبتاً عند قوم و هكذا. و هذا مما ترده الأخبار المستفيضة في جملة من المواضع؛ فإن المستفاد منها على وجه لا يزاحمه الريب و الشك أن كل يوم من أيام الأسبوع و كل شهر من شهور السنة أزمنة معينة معلومة نفس أمرية...»

و بالجمله فبطلان هذا القول بالنظر إلى الأدلة السمعية و الأخبار النبوية أظهر من أن يخفى... و عسى إن ساعد التوفيق أن أكتب رسالة شافية مشتملة على الأخبار الصحيحة الصريحة في دفع هذا القول إن شاء الله تعالى» (بحرانی، ج ۱۳، ص ۲۶۷-۲۶۶).

از چیزهایی که دیدگاه کروی بودن زمین را رد می‌کند آنکه از شاخصه‌های این دیدگاه نزد باورمندان این است که یک روز معین برای گروهی، پنجشنبه باشد و برای دسته‌ای، جمعه و برای شماری از مردم، شنبه! این چیزی است که روایات انبوه در چند جا آن را نادرست می‌شمارد. از این روایات به گونه‌ای که هیچ شک و شبهه‌ای در آن راه ندارد، برمی‌آید که هر یک از روزهای هفته و هر کدام از ماههای سال، زمانهای معینی هستند که در جایگاه خود مشخص است.

باری، نادرستی این سخن با نگاه به ادله نقلی و روایات پیامبر ﷺ روشن‌تر از آن است که ناشناخته باشد. امید است به خواست خداوند، اگر توفیق یار باشد، رساله‌ای شایسته و گویا در نادرستی این دیدگاه بنگارم که در بردارنده روایات روشن باشد.

بی‌گمان بسیار کم‌شمارند کسانی که این گونه برداشتی را بپذیرند، ولی آیا در مقوله‌ها و پدیده‌های عقلی و اجتماعی، دچار چنین روشهایی نیستیم؟ سخنان ناپخته‌ای را در برخی مباحث عقلی دانش اصول فقه می‌بینیم که بسی نابهنجارتر از دیدگاه صاحب حدائق است. برای نمونه می‌توان از دیدگاه مرحوم صاحب کفایه و نیز آیه‌الله خویی در بحث «طلب و اراده» در اصول فقه نام برد.

گرچه در ضرورت اصل بررسی آن بحث و دنباله‌هایش در دانش اصول، سخن بسیار است، ولی آنگاه که بحث به مسأله اختیار انسان کشیده می‌شود، این دو فقیه چیره‌دست، در این مسأله عقلی به دیدگاه‌هایی بسیار سست و نادرستی می‌رسند و آشکارا پیداست که برای بررسی آن از روشها و سازوکارهای شایسته بهره نمی‌جویند. جالب اینجاست که بسیاری از فقیهان همواره هشدار می‌دهند که روش درست در پژوهش فقه آن است که آن را با شیوه‌های نامناسب دانش‌های عقلی نیامیزیم و بگذاریم تا نگاه عرفی و توجه به ظهورهای واژگانی که بنیاد کار فقه را می‌سازد، دست نخورده مانده و به روشها و معیارهای دیگر دانش‌ها دچار نشود. همین فقیهانی که چنین پندی را می‌دهند، در بررسی مسائل غیر فقهی مانند آنچه در بحث طلب و اراده آمده، می‌کوشند تا آن را به روشی فقیهانه بکاوند و پیداست که به چه فرجامی هم می‌رسند.

به قول مرحوم آیه‌الله سید مصطفی خمینی:

«و العجب أن الأعلام أوقعوا أنفسهم في مسألة عويصة أجنبية عن هذه المسائل و بعيدة عن أفهام المحققين فضلاً عن المشتغلين بالعلوم الاعتبارية و كان ذلك لمجرد المساس و لتناسب بعيد جداً. فإن من كون الأمر بمعنى الطلب ذهب ذهنهم إلى الطلب و الإرادة و من لغة الإرادة سافر إدراكهم إلى الإرادة التكوينية و التشريعية و من تلك الصفة إلى اختياراتها و لا اختياراتها و من ذلك إلى مسألة الجبر و التفويض!» (خمینی، ۱۴۰۷ق، ص ۲۳۲)؛ شگفت آنکه بزرگان علم اصول، خود را در مسأله دشواری افکنده‌اند که هم با مسائل اصول فقه، بیگانه و هم از ذهن محققان - چه رسد به پژوهندگان این علوم اعتباری - دور است. علت این امر هم ارتباطی اندک و تناسبی بسیار دور است؛ زیرا از این مطلب که امر به معنای طلب است، ذهن ایشان به طلب و اراده رفته و از واژه اراده به اراده تکوینی و تشریحی سفر کرده و از صفت اراده به اختیاری و غیر اختیاری بودن آن و از آنجا به مسأله جبر و اختیار کوچ کرده است!

فقه و اخلاق

به باور ما حتی بسیاری از آیات و روایات اخلاقی را هم نمی‌توان تنها با شیوه فقهی

بررسی کرد؛ چرا که اخلاق هم برای خود گستره و روشی ویژه دارد و همیشه نمی‌توان گزاره‌های اخلاقی را با عموم و اطلاق فقهی سنجید. برای نمونه، چیزهایی چون ریا و حضور قلب در نماز؛ هم در فقه و هم در اخلاق بررسی می‌شوند، ولی در فقه، تنها به اندکی بسنده می‌کنند و سخن اصلی در این مقولات را به اخلاق وامی‌گذارند؛ چرا که عموم و اطلاق آنها با زبان اخلاقی بیان شده و معیارها و خط‌کشی‌های فقهی با آن همخوان و همداستان نیست. واژه‌هایی چون «شُرک» و «کفر» که در روایات نکوهش ریا آمده، نزد هیچ فقیهی به معنای شرک فقهی و سپس نامسلمان و ناپاک‌شمردن ریاکار، گرفته نشده است. این همه تنها از آن روست که زبان بیان مسائل اخلاقی و فقهی را نباید از تمام جهت همسان دانست. به گمان ما این نکات آنگاه که کلی و بیرون از یک مسئله معین گفته می‌شود، بسی روشن و پذیرفتنی بوده و فقیهان نیز آن را درست می‌شمارند، ولی بسیاری در کشاکش کاوش فقهی بدان پای‌بند نمی‌مانند.

نمونه‌ای دیگر از بررسی‌های فقهی که در پشت درهای بسته و دور از واقعیت‌های در خور، انجام یافته و پیامد شکفت و ناهنجاری را نیز در پی داشته، سخن برخی گذشتگان درباره‌ی مالیات‌هایی چون خمس است. مرحوم صاحب «جواهر» در این باره می‌نویسد:

«... قیل من أنه يجب أن يدفن تمام الخمس؛ اذ هو مع أنه مجهول القائل مناف للاحتياط و الاعتبار و الكتاب و السنة و فتاوى الأصحاب و الأصول العقلية و الشرعية، لم نقف له على دليل سوى ما أرسل من ظهور الكنوز عند قيام القائم (عج) و هو مع أنه ليس بحجة في نفسه... و اما ما قيل من أنه يصرف النصف إلى مستحقه و يحفظ ما يختص به بالوصاية أو الدفن، فهو جيد جداً بالنسبة للشق الأول... و أما الشق الثاني منه فهو و إن كان مال إليه في «المقنعة» و اختاره في «النهاية» ... لكن في الدفن الذي هو أحد فردى التخيير منه ما عرفت...» (نجفی، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۱۶۹-۱۶۷)؛

... گفته‌اند که همه خمس را باید زیر خاک پنهان کرد. [این سخن] افزون بر آنکه گوینده‌اش شناخته شده نیست، با احتیاط و اعتبار و کتاب و سنت و فتوای فقیهان ما و نیز اصول عقلی و شرعی نیز ناسازگار است. دلیلی هم بر آن نیافته‌ایم، جز روایت مرسلی که می‌گوید: به هنگام قیام قائم (عج)،

گنج‌ها آشکار خواهند شد. این روایت افزون بر اینکه خودش حجت نیست...

اما اینکه گفته‌اند نیمی از خمس را به صاحبانش باید داد و آنچه را که از آن امام است باید یا وصیت کرد و به دیگری سپرد و یا به زیر خاک پنهان کرد، چنین دیدگاهی درباره‌ی بخش نخست خوب است... ولی بخش دوم آن، هر چند در کتاب «مقنعه» بدان گرایش نشان داده و در کتاب «نهایه» آن را پذیرفته است... ولی در یکی از گزینه‌های آن که دفن می‌باشد، همان سخنی است که دانسته‌اید....

هدف ما بررسی فقهی این مسأله نیست، بلکه نشان دادن این نکته است که درست شمردن چنین دیدگاهی تا چه اندازه می‌تواند با بخش‌ها و عناصر دیگر دین‌شناسی به عنوان یک مجموعه، ناسازگار باشد. به راستی کارکرد دین، جایگاه امام معصوم علیه السلام، گونه‌ی مالکیت او بر خمس و مانند آن، شیوه‌ی برنامه‌ریزی‌های شارع برای دوران حضور و غیبت در مسأله‌ی مالیات‌ها و... در دیدگاه کسی که چنین سخنانی را می‌پذیرد، چگونه تحلیل و بررسی می‌شود و هماهنگ‌سازی میان فقه و دیگر بخش‌های دین‌شناسی در همین مسائل را چگونه می‌توان به انجام رساند؟ به گمان ما اگر در فراز و نشیب بررسی درون‌فقهی در نیفتیم و با اندک نگاهی از بیرون و فراتر به چنین دیدگاه‌هایی بنگریم، هرگز آنها را با باورهای بنیادین تشیع در دین و امام‌شناسی هماهنگ نمی‌یابیم.

آری! چنین نوشته کوتاهی، جای گسترده‌تر شدن بیشتر سخن در این باره را ندارد و پژوهشگران دردمند؛ به ویژه پس از آنکه دین در کشور ما مدیریت فقهی را در همه‌ی امور حکومت به دست گرفته است، بدین واقعیت تلخ و نارسایی آزاردهنده در شیوه‌ی کاوش فقه آگاهی دارند. البته همه‌ی جنبه‌های این نارسایی نیز موضوع سخن نوشته‌ی ما نیست. آنچه در پی آنیم، تنها نمایاندن ناهماهنگی میان نگاه برخی فقیهان که شمارشان هم کم نیست، با دانش‌های عقلی، آن هم در حوزه‌ی معارف و باورهای دینی است. در این باره، گاهی به مسائلی برمی‌خوریم که راه چاره‌ی آن، بازنگری و بهسازی شیوه‌های پژوهش فقهی است که خود سخنی دراز و دامنه‌دار، در ارزیابی نقادانه تاریخ فقه و فراز و نشیب آن در گذر سده‌ها دارد. گذشته از ضرورت بازنگری در روش‌های پژوهش فقهی، گاهی هم به مسائلی برمی‌خوریم که حتی با شیوه‌های گذشته نیز نمی‌توان به پیامدهایی رسید که برخی فقیهان

بدان رسیده‌اند. در این گونه مسائل، دوری این دسته از فقیهان از پژوهش‌های عقلی و شیوه بیان فلسفی به روشنی آشکار است. باری، یافتن چاره و گره‌گشایی از چنین دشواریهایی، هم ضرورت‌گریزناپذیر روزگار ماست و هم کاری است دشوار و راهی ناهموار؛ چرا که اکنون حوزه‌های ما با روشهای جاافتاده‌ای خو کرده‌اند که پیشینه‌ای چند سده‌ای دارند و شکستن قالب‌هایی این گونه، کار آسانی نیست. البته نباید از دشواری راه‌هراسی به دل راه داد و تلاشها را هر چند اندک، باید ارج نهاد و گرامی داشت. نمونه برجسته سخن فقیهان درباره یکی از مسائل پیچیده و پر اهمیت فلسفی و عرفانی، دیدگاه برخی از آنان در مسأله «وحدت وجود» است که به یاری پروردگار در همین نوشته از آن سخن می‌گوییم. به گمان ما، جدای از اینکه بررسی چنین مسأله‌ای بسی فراتر از توان بسیاری از فقیهان بیگانه با دانش‌های عقلی است، با همان ابزارها و شیوه‌های خالص فقهی نیز می‌توان به دیدگاه‌هایی رسید که در نوشته‌های برخی از فقیهان می‌بینیم. «کفر» و «شرک» شمردن دیدگاه‌های فلسفی و عرفانی که دارای پشتوانه ژرفی از انبوه کاوش‌های عقلی است و شمار بسیاری از اندیشمندان بزرگ مسلمان و به ویژه شیعه آن را برگزیده و توحید ناب را تنها به همین معنا پذیرفته‌اند، بیشتر از نبود نگاهی همه‌جانبه و آگاهی در خور، سرچشمه می‌گیرد.

پیامدهای ناخوشایند

سوگمندانه باید پذیرفت که برخوردهای ناسنجیده‌ای از این دست، یکی از علت‌های وضع کنونی و جایگاه دانش‌های عقلی در میان بسیاری از دانش‌پژوهان حوزه‌هاست. بر آشنایان به فضای حوزه‌ها پوشیده نیست که هنوز هم با همه تلاشهای شایسته‌ای که در بزرگداشت و ترویج دانش‌های عقلی در حوزه‌ها انجام گرفته فلسفه، جایگاه شایسته و کاربردی در خورش را در حوزه‌های ما ندارد. به راستی در میان انبوه دانش‌پژوهان حوزه‌ها که این همه از توان خود را به فقه پژوهی می‌سپارند چند درصد و به چه اندازه به کاوش در فلسفه می‌پردازند؟ بگذریم از برخی حوزه‌های کوچک‌تر که نگاه بس ناشایسته‌تری به اصل علوم عقلی دارند و یادگیری فلسفه در آنها چونان ننگی است که از آن می‌پرهیزند! گر چه با تلاش اندیشمندان و مدرسان والا، دگرگونی چشمگیری در جایگاه این دانش‌ها در حوزه‌ها رخ داده، ولی باز هم دست ما کوتاه و هدفهای بلند شایسته بر نخیل!

باز هم عبارت دیگری از مرحوم آیه الله سید مصطفی خمینی را می بینیم که نوعی درد دل در این زمینه است:

«و ما ترى فی بعض كتب فضلاء العصر فی غاية التأسف و نهاية الترخم. و لعمری، إنَّ عدم تعرّضهم لمثل هذه المسائل كان أولى إلى دیانتهم المقدّسة و مذهبهم المنزه، و لكنّ التعرّض لما لا یعلمون و الغور فیما هم جاهلون به جداً و حقيقة، یورث جواز تفسیقهم بل و أحياناً تكفیرهم؛ فإنّ هذه الاعتقادات الفاسدة الكاسدة من المتفقّین فی الشریعة المقدّسة، یتلزم انحراف جماعة من الحقّ إلى الضلال و من النور إلى الظلمة و الله هو المستعان» (خمینی، ۱۴۰۷ق، ص ۲۳۹)؛ آنچه در برخی کتابهای فضلالی معاصر می بینید در غایت تأسف و موجب منتهای ترحم بر ایشان است. سوگند که نپرداختن آنان به این مسائل، برای دیانت مقدس و مذهب پاکشان بهتر است، ولی پرداختن به آنچه نمی دانند و بررسی آنچه که جداً و حقیقتاً در آن جهل دارند، جواز فاسق شمردن و حتی گاهی تکفیرشان را در پی دارد؛ زیرا چنین اعتقادات نادرست و کم رونقی از سوی پویندگان راه فقه در شریعت مقدس، انحراف گروهی از اهل حق به گمراهی و از نور به ظلمت را در پی دارد. باری، خداوند بزرگ، تنها یاور است.

به هر حال، هنگامی که دانش پژوهان جوان حوزه ها در سالهای شکوفایی و پرنشاط یادگیری، همه توان خود را در بخشی از فقه به کار می بندند، آیا می توان امیدي به دگرگونی داشت؟ اینان در شرایطی که توان داوری میان سره و ناسره فقه و فلسفه را ندارند، به فضایی برمی خورند که از سوی برخی فقیهان بیگانه با فلسفه تبلیغ می شود؛ پیام آشکار و پنهان این فضا، نادرست شمردن بسیاری از دستاوردهای فلسفی است که رنج بسیاری برای شکوفایی آن بر انبوهی از بزرگان تاریخ دانش اسلامی ما رفته و هرگز شایسته نیست که با آشنایی اندک و گفته هایی کم و کوتاه پرونده آن همه تلاش و کاوش را ببندیم. به هر روی، همین علت ها سبب شده که روی آوردن به دانش های عقلی کمتر باشد؛ به ویژه آنکه باورها و ارزشهای مقدسی را نیز در مجموعه مسائل دینی، تنها در کاوش فقهی تبلیغ می کنند. بررسی و پیگیری فروع پیچیده و کم کاربرد فقهی، کاری مقدس و ارزشمند شمرده می شود و اگر در اصول دین هم به شیوه ای اخبار گرایانه به

بررسی پردازند، باز هم شایسته پاداش به شمار می‌آیند، ولی کاوشهای عقلی کاری است نکوهیده و در آمیختن اندیشه‌های بشری یونانی با آموزشهای ناب دینی! یا اینکه می‌گویند: انسان خردمند و فروتن کسی است که خرد والای معصوم را بر اندیشه کوتاه و لغزش‌پذیر یونان و فیلسوفان دیگر، برگزیند. به راستی آیا همین سخنان نیستند که جایگاه فلسفه را در آموزشهای حوزه بدین جا کشانده است؟ آیا بسیاری از پژوهندگان جوان حوزه‌ها با شنیدن و دیدن چنین سخنان و فضایی نیست که گرایش و انگیزه بالایی در آموختن دانش‌های عقلی و عرفان در خود نمی‌بینند؟

نگارنده، هرگز در پی آن نیست که ناسازگاری شماری از اندیشمندان دین را با فلسفه دست کم بگیرد. به هر روی، گروهی از عالمان حوزه‌ها، فلسفه و عرفان را گونه‌ای کژی در دین‌پژوهی می‌دانند و به گفته برخی به «مکتب تفکیک»، گرایش دارند. به گمان ما ارزیابی این دیدگاهها باید در سطح و لایه‌ای دیگر و به گونه‌ای ویژه در میان باورمندان فرهیخته و توانمند هر دو گرایش انجام گیرد، نه اینکه پیامدهای یک گرایش به شیوه‌ای زیانبار بر شیوه آموزش حوزه‌ها تأثیر گذارد، چنانکه در گذشته می‌دیدیم و می‌شنیدیم که اندک کمک مالی را آن هم از بودجه بیت المال، از پژوهشگران گستره دانش‌های عقلی دریغ می‌داشتند!

یادمان باشد که تاریخ اسلام و حوزه‌های دینی در گذشته پراج خویش نام اندیشمندان بزرگی از فیلسوفان و عارفان را دارد که حتی ناسازگاران با فلسفه و عرفان، یارای سر باز زدن از دیدگاهها و جایگاه آنان را ندارد. سخن ما این است که پرداختن به ارزیابی سره و ناسره مکتب‌های فلسفی و تفکیک، بسیار سودمند و کاربردی است، ولی نخست باید ستم و بی‌مهری را از فضای آموزش و تبلیغ درباره فلسفه و عرفان از میان برداریم و آنگاه اندیشمندان پخته و آگاه از هر دو سوی، به کاوش و ارزیابی پردازند. آیا به راستی کفر و شرک شمردن برخی دیدگاهها در راستای چنین شیوه‌ای است و به این هدف یاری می‌رساند؟ و آیا تا کنون از این روشها بهره‌ای گرفته شده است؟ شگفت اینکه از یک سو، گاهی برخی دیدگاههای فلسفی و عرفانی در مسائل اعتقادی، نادرست و حتی کفر شمردن شده، ولی از اندیشمندان و بزرگانی که دارند و گاهی نوآوران همان دیدگاهها بودند، به نیکی و احترام یاد کرده‌اند. نمونه‌ای از این دست را در داوریه‌های

مرحوم مجلسی در «بحار الانوار» می‌توان دید (مجلسی، ۱۹۸۱م، ج ۸، ص ۲۰۵؛ ج ۱، ص ۴۲ و ۲۱؛ ج ۶، ص ۲۷۲؛ ج ۱۰۶، ص ۱۳۰). از یک سوی، دیدگاههایی را در مباحثی چون توحید و معاد، همسایه کفر و شرک می‌داند و از سویی دیگر کسانی چون مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی و صدرالمآلهین را بزرگ و محترم می‌شمارد. به گمان ما فیلسوفان ناموری چون این دو و انبوهی دیگر در سپهر تاریخ دانش‌های اسلامی چنان می‌درخشند که هیچ فقیه و محدثی را توان آن نیست که ایشان را از عرصه اندیشه‌های اسلامی بیرون شمارد. به راستی آیا کسانی چون محقق طوسی، علامه حلی، میرداماد، ملاصدرا، فیض و ... را می‌توان دارای باورهای کفرآلود دانست و آیا فقیه و محدث شناخته شده‌ای چنین نسبتی را بدانها روا می‌دارد؟ با اینکه اینان بر باورهایی پای می‌فشارند که در برخی داوریهای فقهی و حدیثی، نادرست شمرده می‌شود. البته این را نیز باید به یاد داشته باشیم که در گذشته و شاید به گونه‌ای بسیار کمیاب در روزگار ما، برخی از همین دیدگاههای فلسفی و عرفانی به گونه‌ای سطحی و ناپخته از سوی کسانی عرضه و گفته می‌شود که به باورها و احکام دینی چندان پای‌بند نیستند. آری! بودند و هنوز هم هستند صوفیان ناپخته و کم‌مایه‌ای که همان واژه‌ها و گفته‌ها را بازگو می‌کنند و در شیوه زندگی خویش هم به دستورها و بایدها و نبایدهای دینی پای‌بندی ندارند. چنین چیزی در برانگیختن ذهن و زبان فقیهان و محدثان، کارساز افتاده و چهره‌ای ناپسند و دور از شرع در نگاه فقهی و حدیثی رخ گشوده است، اما اگر به تاریخ پیدایش و بالندگی اندیشه‌های فلسفی و عرفانی در جهان اسلام بنگریم، درمی‌یابیم که کژیهای صوفیان نادان به جرگه اندیشمندان بزرگ و دین‌مدار ما راه نیافته و در گذر سده‌ها، فقیهان و محدثان نامدار و معتبری را می‌بینیم که بر استوارسازی بنیاد باورهای دینی با ابزار دانش‌های عقلی و دیدگاههای فلسفی و عرفانی سخت کوشیده‌اند. مرحوم شهید مطهری در این باره سخن سودمندی دارد. او پس از آوردن تاریخچه کوتاهی از عرفان و عارفان تا پایان سده نهم، چنین می‌گوید:

«از این به بعد به نظر ما عرفان شکل و وضع دیگری پیدا می‌کند تا این تاریخ، شخصیت‌های علمی و فرهنگی عرفانی همه جزء سلاسل رسمی تصوفند و اقطاب صوفیه شخصیت‌های بزرگ فرهنگی عرفان محسوب

می‌شوند و آثار بزرگ عرفانی از آنهاست. از این به بعد شکل و وضع دیگری پیدا می‌کند.

اولاً: دیگر اقطاب متصوفه همه یا غالباً آن برجستگی علمی و فرهنگی که پیشینان داشته‌اند ندارند. شاید بشود گفت که تصوف رسمی از این به بعد غرق آداب و ظواهر و احیاناً بدعت‌هایی که ایجاد کرده است، می‌شود.

ثانیاً: عده‌ای که داخل در هیچ یک از سلاسل تصوف نیستند در عرفان نظری محی الدینی متخصص می‌شوند که در میان متصوفه رسمی، نظیر آنها پیدا نمی‌شود؛ مثلاً صدرالمتألهین شیرازی متوفای سال ۱۰۵۰ و شاگردش فیض کاشانی متوفای ۱۰۹۱ و شاگرد شاگردش قاضی سعید قمی متوفای ۱۱۰۳ آگاهیشان از عرفان نظری محی الدینی بیش از اقطاب زمان خودشان بوده است، با اینکه جزء هیچ یک از سلاسل تصوف نبوده‌اند. این جریان تا زمان ما ادامه داشته است؛ مثلاً مرحوم آقا محمدرضا قمش‌های و مرحوم آقا میرزا هاشم رشتی از علما و حکمای صد سال اخیر، متخصص در عرفان نظری‌اند، بدون آنکه خود عملاً جزء سلاسل متصوفه باشند.

به طور کلی از زمان محی الدین و قونوی که عرفان نظری پایه‌گذاری شد و عرفان، شکل فلسفی به خود گرفت، بذر این جریان پاشیده شد؛ مثلاً محمد بن حمزه فناری شاید از این گروه باشد، ولی از قرن دهم به بعد این وضع؛ یعنی پدید آمدن قشری متخصص در عرفان نظری که یا اصلاً اهل عرفان عملی و سیر و سلوک نبوده‌اند و یا اگر بوده‌اند - و غالباً کم و بیش بوده‌اند -، از سلاسل صوفیه رسمی برکنار بوده‌اند، کاملاً مشخص است.

ثالثاً: از قرن دهم به بعد ما به افراد و گروه‌هایی برمی‌خوریم که اهل سیر و سلوک و عرفان عملی بوده‌اند و مقامات عرفانی را به بهترین وجه طی کرده‌اند، بدون آنکه در یکی از سلاسل رسمی عرفان و تصوف وارد باشند و بلکه اعتنایی به آنها نداشته و آنها را کلاً یا بعضاً تخطئه می‌کرده‌اند. از خصوصیات این گروه که ضمناً اهل فقاہت هم بوده‌اند، وفاق و انطباق کامل میان آداب سلوک و آداب فقهیه است» (مطهری، ۱۳۶۰ش، ص ۲۲۴).

باری همه این نکته‌ها که برشمرديم دست به دست هم داده و نگاه بسیاری از فقیهان را به کاوشهای فلسفی و عرفانی بدان گونه که گفته‌ایم بر گردانده‌اند و سوگمنده‌اند باید گفت

با همه شکوفایی کاوش و رایزنی در دانش‌های عقلی، این نگاه بدبینانه را در پژوهشگران فقه و حدیث و تا اندازه‌ای تفسیر می‌توان یافت. از یاد نبریم که شکوفایی و بالندگی پژوهش‌های فلسفی و تفسیری در حوزه‌های بزرگ دینی ما، وامدار تلاش‌های پربار و گسترده‌ی دو استاد نام‌آور در نیم قرن گذشته است. مرحوم امام خمینی ره و مرحوم علامه طباطبایی ره در فرازی از تاریخ معاصر که به راستی سرنوشت‌ساز بوده، همت والایی را به کار بسته و به پرورش جانهای شیفته پرداخته‌اند و پیامدش شکوفایی بخش‌های پربار و متروک دانش‌های دینی بوده است. آمرزش و رحمت پروردگار بر روان پرفتوح این دو استاد تلاشگر، همواره ارزانی باد.

سخنی در چاره‌اندیشی‌ها

آنچه تا کنون بیان شد بازخوانی یک دشواری تأثیرگذار در گستره پژوهش‌های حوزه‌هاست که هماهنگی و ساماندهی کاوش‌های گوناگون را دست کم دچار مشکل جدی می‌سازد. با این همه آیا چاره‌ای برای پرهیز از پیامدهای ناپسند این دشواری می‌توان جست؟ این خامه ناتوان هرگز چنین ادعایی ندارد، ولی امید دارد که یادآوری چند نکته به یاری پروردگار، سودمند افتد.

تخصصی‌شدن پژوهش در فقه

در گفته‌ها و نوشته‌ها کم و بیش به این پیشنهاد برمی‌خوریم، ولی هنوز هم نیازمند توضیح است. به هر روی و به هر دلیل، فقه ما در گذر تاریخ پرفراز و نشیب خود بدین گونه سامان یافته و به ما رسیده است. آیا به راستی همین وضع و پیکره را باید چیزی مقدس و دگرگونی ناپذیر دانست؟ نگاهی به شیوه نگارش‌های پیشینیان و حتی نوشته‌های سده میانی تاریخ فقه نشان می‌دهد که این دانش دیرپای همواره دستخوش دگرگونی‌هایی در روشها و دسته‌بندی‌هایش بوده است. البته در سده‌های اخیر، هم گسترش چشمگیر و هم جافتادگی روش و دسته‌بندی معینی را در این دانش می‌بینیم که از دیدگاه روش‌شناسی جای سخن بسیار دارد. فقه، مجموعه‌ای است بسیار گسترده که همه عرصه‌های زندگی فردی و همگانی بشر را در بر می‌گیرد؛ از مسائل بهداشتی تا پرستش و از اقتصاد تا روابط

بین الملل و از حقوق خصوصی و کیفری تا حقوق خانواده و نیز خوراک و پوشاک و... آیا در روزگار ما هر یک از این عرصه‌ها خود به تنهایی در بر دارنده رشته‌هایی گوناگون و ریز در دانشگاهها نیستند؟ چرا ما از یک سو بر این ادعا پای می‌فشاریم که فقه ما از یک سو، توان برنامه‌ریزی برای همه جنبه‌های زندگی را دارد و از سوی دیگر، آماده پذیرش این واقعیت نیستیم که برنامه‌ریزی در هر یک از این عرصه‌ها به تنهایی، بسیار دشوار و پیچیده گشته و نیازمند آگاهی و ابزارهای شایسته است؟ آیا باید تنگناها و ضرورت‌های عملی، همواره ما را به پذیرش این گونه از واقعیت‌ها وادارد؟

حتی اگر با نگاه سنتی و مدرسه‌ای هم به فقه بنگریم، آیا سازوکارها و شیوه‌های اجتهاد فقهی را در بخش‌های عبادی و قضایی یکسان می‌یابیم؟ پاسخ این پرسش‌ها به گمان ما روشن است، ولی همتی والا می‌خواهد که چارچوبهای ایستای گذشته را بشکند و کاری کند که از این پس «اجتهاد مصطلح» حوزه‌ها برای مدیریت جامعه، کافی باشد. به یقین یکی از راهکارهای سودمند برای کارآمد کردن فقه، همین تخصصی‌شدن آن است. درست یا نادرست به دلیل علت‌هایی چند که بررسی تاریخی آنها در این نوشته نمی‌گنجد، فقه ما به گونه‌ای فردی سامان یافته و برای جمعی کردن آن به تلاشی گسترده نیاز است. این سخنان برای پژوهشگران نواندیش فقه، آشنا و شاید تکراری است و ما در پی بررسی آن نیستیم.

سخن ما این است که یکی از گستره‌های درخور برای برخورد تخصصی با فقه و اصول فقه، داد و ستدهای این دو دانش با مسائل فلسفی و عرفانی است. به یاری پروردگار در دنباله این نوشته، سخن برخی از فقیهان بزرگ را خواهیم آورد که آشکارا از دشواری و نامعلومی مقصود فیلسوفان و عارفان یاد کرده‌اند. آیا بهتر نیست که چنین اعتراف فروتنانه‌ای را سرمشق کار همه فقه‌پژوهان کنیم و بی‌پروا در این بادیه گام برداریم؟ به راستی آیا بررسی مسائل پیچیده عقلی چون آزادی اراده انسان در بحث «طلب و اراده» با سازوکارهای فقهی و اصولی، شدنی است و تا کنون پیامد شایسته‌ای داشته است؟ باز هم یادآور می‌شویم که بسیاری از فقیهان، در آمیختن بحث‌ها و روشهای عقلی و فلسفی را در فقه، نکوهش می‌کنند و سخن درستی هم می‌گویند، ولی گروهی از آنان خود از به کار بستن چنین پندی سر باز می‌زنند. آری! در زمینه مسأله ما یکی از راهکارها می‌تواند همین

نکته باشد که فقیهان با قلمروهای دیگر دانش‌ها همواره برخوردی تخصصی نمایند و تا توش و توان درخور آن را فراهم نکرده‌اند به بررسی و گزینش دیدگاهی معین نپردازند. به راستی در روزگاری زندگی می‌کنیم که خودداری از بررسی یک مسأله به دلیل پیچیدگی و تخصصی بودن برای کاوشگران علمی دیگر، نه تنها کاستی به شمار نمی‌آید، بلکه آن را فروتنی شایسته عالمانه و خوی پسندیده می‌دانند. باور کنیم که روزگار دانایان «معقول و منقول» و «همه فن حریف» سپری شده است؛ نه از آن روی که دانش‌پژوهان ما کم‌توانند، بلکه از آن روی که علم، بسی پیچیده و ژرف و گسترده‌تر از آن است که همه گستره‌های آن را یک تن بتواند به چنگ آورد.

همسازی در پژوهش فقهی

راهکار دیگری که در از میان برداشتن ناهنجاریهای پژوهش فقهی می‌تواند کارآمد باشد، همساز و همداستان‌سازی کاوش در گستره‌های گوناگون دانش دینی است. برای توضیح شایسته و روشن کردن تفاوت میان این راهکار و تخصصی کردن پژوهش فقهی، از مثالی در کاوشهای صنعتی بهره می‌جویم. با پیشرفت دانش‌های فنی و مهندسی و توانایی بشر در ساختن ابزارها و فرآورده‌های پیچیده صنعتی، این مسأله رخ نمود که تولید چنین چیزهایی به رشته‌های گوناگونی نیازمند می‌باشد. برای نمونه تولید خودرو نیازمند دست‌آورد‌های گوناگون مکانیک، برق، شیمی، فیزیک، پلیمر، متالورژی و مانند آنهاست. روشن است که هر یک از این رشته‌ها نمی‌توانند به تنهایی و در پشت درهای بسته، تنها به نیازهای بخش خود بپردازند، بلکه همه این دست‌اندرکاران ناگزیرند در تولید یک فرآورده با یکدیگر همسازی و همداستانی کنند. البته می‌توان پرسید که کدام بخش را باید پیش‌تر از دیگری شمرد و در موارد درگیری میان خواسته‌ها و ضابطه‌های هر رشته، از کدام یک باید دست کشید و هدف کلی و پایانی یک فرآورده، چگونه می‌تواند برخی خواسته‌های کم‌اهمیت‌تر یک تخصص را به کناری نهد؟ برای پاسخ به این گونه پرسش‌ها، بحث‌ها و حتی رشته‌ای را در دانش‌های مهندسی اندیشیده‌اند؛ رشته‌هایی چون مهندسی صنایع و مباحثی چون هماهنگی تولید و مدیریت و کنترل پروژه. باز هم برای توضیح مطلب، در مثال خودرو یادآور می‌شویم که برای نمونه چرخها، از یک سو باید در

پژوهش‌های شیمی و پلیمر بررسی شود که به جنس و مقاومت آن می‌پردازند و از سویی دیگر، شکل و جایگاه آن در پیکره خورد باید در فیزیک و مکانیک و مانند آنها روشن گردد. این هماهنگی و همسازی در ساختن فرآورده‌های ریزتر و پیچیده‌تر الکترونیک، بسی دشوارتر و حساس‌تر است. امروز برای ساختن برخی از بخش‌های شگفتی‌آفرین رایانه‌ها، افزون بر دانش‌های مهندسی و ریاضی، از برخی رشته‌های پزشکی چون تخصص‌های مغز و اعصاب و مباحث چگونگی کارکرد و پردازش ذهن انسان نیز یاری می‌جویند. در این زمینه، حتی به سراغ فلسفه نیز رفته‌اند و برای پیشرفت و تولید رایانه‌ها از پژوهش‌های شناخت‌شناسی و ذهن‌شناسی فلسفی نیز بهره‌مند می‌شوند.

به راستی این هماهنگی‌ها چگونه انجام می‌شود و با چه ابزارهایی رشته‌ها و دانش‌های جدا و دارای روش‌های گوناگون را در ساختن یک فرآورده، همداستان می‌کنند؟ آیا در این نمونه‌ها هیچ راهکار و رهنمودی برای پژوهشگران عرصه‌های علوم انسانی نمی‌توان یافت؟ ناگفته نماند که این هماهنگ‌سازیها در بخش‌هایی از کاوش‌های علوم انسانی نیز راه یافته است. امروز برای برنامه‌ریزیهای اجتماعی، ناگزیر از همراهی و همداستانی رشته‌هایی چون حقوق، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و... هستیم. گروه‌های پژوهشی با همکاری نزدیک رشته‌هایی نه چندان نزدیک، در روزگار ما شگفتی‌هایی ساخته‌اند که تنها درنگی اندک در تلاش‌های علمی دانشمندان، ما را به این همراهی و همکاری آشنا خواهد کرد.

اکنون با درنگ شایسته در نمونه‌های یاد شده می‌توان پرسید که آیا در پژوهش‌های گسترده دامن دانش‌های دینی نباید و نمی‌توان چنین کرد؟ درست است که شیوه پژوهش در بخش‌های گوناگون دانش‌های دینی با هم یکی نیستند، ولی آیا این بهانه می‌تواند وضع کنونی دین پژوهی ما را توجیه کند؟ گسیختگی و انجام پژوهش در پشت درهای بسته و تنها با سازوکارهای یک دانش، تنها کار سزاوار و سودمند است؟ به راستی که در این باره هم سخن انبوه است و هم درد دل بسیار. آیا همین شیوه را باید درست شمرد که فقه ما از فلسفه و کلام و عرفان و تفسیر، بیگانه و جدا بماند؟ مگر فقه با دانش‌هایی چون ادبیات، اصول، رجال و منطق، داد و ستدهایی سودمند ندارد؟ آیا نمی‌شود این همراهی را به دانش‌های دیگر نیز گسترش داد؟ به باور ما پویایی و بالندگی فقه نیازمند همراهی و همسازی با دیگر شاخه‌های علوم دینی است و چون گسترش چشمگیر و روزافزون همه

رشته‌های دانش دینی را نیز داریم، چاره‌ای جز این نمی‌ماند که این همداستانی و همراهی را در گروه‌های پژوهشی و رایزنی به انجام رسانیم؛ همانگونه که در گستره‌های دیگر دانش بشری چنین کرده‌اند.

یادآور می‌شویم که آنچه دربارهٔ هماهنگی یادشده گفته و آن را در میان دانش‌های دینی توضیح داده‌ایم، به بخش‌هایی از دیگر دانش‌های بشری نیز گره خورده است، ولی سخن ما در این نوشته، تنها دربارهٔ فقه و دانش‌ها و دیدگاه‌های عقلی در فلسفه و عرفان می‌باشد. در گامی فراتر و گسترده‌تر که بررسی شایستهٔ آن نوشته و کاوشی دیگر می‌خواهد، فقه را باید با دانش‌های دیگر، به ویژه در جنبه‌های اجتماعی پیوند داد و همداستانی و همسازی در پژوهش را میان آنها بر پا ساخت. امروز رشته‌های گوناگون و پرشماری در حقوق و علوم قضایی، اقتصاد و... پدید آمده و هرگز هیچ انسانی یارای چیره‌دستی و آگاهی بر همه و یا حتی برخی از آنها را ندارد. از این رو، اگر فقه و فقیهان ما خواهان پاسخگویی به انبوه پرسش‌ها و عرضهٔ راهکارهای دین‌مدارانه برای زندگی بشر در ارتباطات پیچیدهٔ اجتماعی امروز باشند، چاره‌ای جز همگرایی پژوهشی از آن گونه‌ای که گفته‌ایم ندارند. اما این سخن بگذار تا وقت دگر.

گفته‌ایم که برخی دیدگاه‌های فلسفی و کلامی، گاهی سرنوشت یک مسأله را در فقه دگرگون می‌سازد. برای این گفته نمونه‌ای را می‌آوریم و سپس توضیحی بر آن می‌افزاییم. مرحوم امام خمینی علیه السلام در برخی مسائل فقهی به نکته‌هایی کلامی اشاره کرده و بر پایهٔ آن دیدگاهی را در فقه برگزیده است و روایات معتبری را هم در همان مسأله رها کرده و حتی گفته است که هر چه شمار این روایات بیشتر و سندشان هم معتبر باشد، جز بر سستی آن نمی‌افزاید و باید از آن دست کشید. او در مسألهٔ راه‌های گریز از ربا پس از نقل روایاتی که برای گریز از ربای در وام بدان استناد می‌شود چنین آورده است:

«و أنت خبير بأن بعض الأعمال و إن كان مباحاً فرضاً لا يرتكبه المعصوم عليه السلام المنزّه عن ارتكاب ما هو موجب لتنفّر الطباع، كتحصيل النفع بالحيلة و كإتيان النساء من الخلف، فهذا و أشباهه لو كانت مباحة لم يرتكبه الإمام عليه السلام. ... و مقتضى تلك الروايات أنه كان تحصيل النفع كذلك عملاً لعدّة من المعصومين و هم الباقر و الصادق و الكاظم و الرضا عليهم السلام ... و أنا لأرضى

بذلک، فهذه الروایات نظیر روایات بیع العنب لمن یعلم أنه یجعله خمراً
حیث اشتملت علی أن الائمة علیهم السلام یفعلون ذلک، فمثل هذه الروایات غیر قابلة
للعمل، لاشتمالها علی أمر منکر» (امام خمینی، ۱۳۹۱ق، ج ۲، ص ۳۱۴-۳۱۳)؛
می‌دانید که معصوم علیه السلام برخی از کارها را هر چند بتوان آن را روا شمرد،
انجام نمی‌دهد؛ چرا که او از انجام کارهایی که سبب بیزاری درونی مردم
می‌شود، پرهیز می‌کند؛ کارهایی چون به کار بستن ترفندی برای به چنگ
آوردن سود و برخی کارهای جنسی ناپسند. امام علیه السلام این کارها را اگر هم
روا باشد انجام نمی‌دهد.

از این روایات بر می‌آید که به دست آوردن سود از این راه، کار چند تن از
معصومان بوده است؛ مانند امامان باقر، صادق، کاظم و رضا علیهم السلام و من
هرگز چنین چیزی را نمی‌پسندم. این روایات همانند روایاتی است که
درباره فروش انگور به شراب‌ساز رسیده است. در احادیث آمده که
امامان علیهم السلام این کار را می‌کردند. به این‌گونه روایات نمی‌توان عمل کرد؛
چرا که در بردارنده چیز ناپسند و نادرستی است.

نمونه‌هایی از این دست در نوشته‌ها و شیوه اجتهاد حضرت امام، بسیار به چشم می‌خورد و
هدف ما نمایاندن دیدگاه ایشان در یک یا چند مسأله فقهی نیست، بلکه نشان‌دادن روش این
فقیه سترگ در همسازی میان فقه و کلام و پیامهای نهفته در چنین شیوه‌ای است. این نکته از
نگاه روش‌شناسی بسیار مهم است که ما با استناد به یک مسأله کلامی، روایت یا روایاتی را
در فقه ارزیابی کنیم و با آنکه دارای سندهای معتبری باشند از آنها دست بکشیم. اکنون باید
پرسید آیا مسائل و روایات فقهی که به مسأله یا دیدگاهی کلامی و فلسفی وابسته باشد از
پیش شناخته‌شده و معین است یا باید با بررسی و بحث و استدلال، روشن کرد که کدام مسأله
یا دیدگاه فقهی با مسأله‌ای فلسفی یا کلامی، ارتباط و یا درگیری دارد؟ اگر چنین است، بهتر
و منطقی آن نیست که پژوهش‌های کلامی و فلسفی و عرفانی را با فقه، همساز و همداستان
کنیم؟ در مسأله فقهی یاد شده مرحوم امام خمینی علیه السلام از هنر و توانمندی شخصی خویش و
چیره‌دستی‌اش بر دانش‌های عقلی و فقه بهره‌جسته و چنین دیدگاهی را برگزیده است. آیا
هر فقیه‌ی که از فلسفه و دیگر دانش‌های عقلی آگاهی داشته باشد به همین دیدگاه می‌رسد؟
روشن است که نمی‌توان در همه‌جا پاسخ مثبت داد.

نتیجه‌گیری

در پایان این نوشته که کمی به درازا کشید، باز یادآور می‌شویم که مقصود ما بیان مقدمه‌ای است برای بررسی و تدوین چند بحث فقهی و اصولی که با دانش‌های عقلی ارتباط نزدیکی دارد. نتیجه‌گیری و نظردادن در این مسائل، وابسته به نوع بررسی و دیدگاه‌های موجود در علوم عقلی است. به باور ما بدون ملاحظه و تبحر در آن مبانی، نمی‌توان به بررسی و استنباط پخته‌ای در فقه و اصول نیز دست یافت.

بدین سان در می‌یابیم که این گونه بحث‌ها نیازمند کاوش روش‌شناسانه‌ای است که میان فقه و فلسفه و وابستگی‌های مسائل آنها به گونه‌ای روشنند به بررسی پرداخته شود. این نیاز، نه تنها در فلسفه و کلام که در برخی از رشته‌های دانش‌های اجتماعی نیز هست و چه بسا بیشتر هم باشد، ولی سخن این نوشته درباره دانش‌های عقلی است. پس اگر بخواهیم فقه را به گونه‌ای کارآمد و زنده و همراه با نیازهای زندگی بشر و هماهنگ با همه جنبه‌های پیکره فرهنگ دینی بکاویم و آن را در چارچوب روشهای درسته یک علم و بی‌ارتباط با دیگر بخش‌های یک فرهنگ سازمند زندانی نکنیم؛ ناگزیریم که پژوهش‌های فقهی را با همه کاوشهای اصلی و فرعی دینی، هماهنگ و همدستان سازیم.

منابع

۱. امام خمینی، سیدروح‌الله (۱۴۰۷ق)، *تحریرات فی الاصول*، تهران: انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
۲. ----- (۱۳۹۱ق)، *کتاب البیع*، نجف اشرف: مطبعة الآداب.
۳. بحرانی، یوسف، *الحدائق الناضرة*، نرم‌افزار فقه مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی حوزه علمیه قم.
۴. مجلسی، محمدتقی (۱۹۸۱م)، *بحار الانوار*، بیروت: دار صادر.
۵. مطهری، مرتضی (۱۳۶۰ش)، *آشنایی با علوم اسلامی*، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین.
۶. نجفی، محمدحسن (۱۹۸۱م)، *جواهر الکلام*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.